

پاره‌های اسلام شناسی (۵) اسلام‌شناسی در غرب (۲): پاتریشیا کرونه و پایان شرق‌شناسی (محمد حسین رفیعی)

پاره‌های اسلام شناسی (5)

اسلام‌شناسی در غرب (2): پاتریشیا کرونه و پایان شرق‌شناسی

Patricia Crone, *The Mawali in the Umayyad Period*, PhD. University of London, 1973. Bernard Lewis, *The Arabs in History*, sixth ed. (Oxford, 1993).

بدون شک یکی از مهم‌ترین اسلام‌شناسان حال حاضر غرب که نظراتش تحولات مهمی در جهت‌دهی به مطالعات حوزه‌های متعددی از اسلام‌شناسی مؤثر بوده، پاتریشیا کرونه (Patricia Crone) است. در نوبت‌های پیشین پاره‌های اسلام‌شناسی به مناسبت‌های متعدد نامی از او به میان آورده و به شرح بخشی از آرای او پرداخته‌ایم. در نوبت چهارم از پاره‌های اسلام‌شناسی نیز به بهانه ارائه گزارشی از آثار شاگرد پرآوازه‌اش، رابرت هویلند (Robert Hoyland) که در مهم‌ترین اثرش، «اسلام از نگاه دیگران»، به نقد درون‌گفتمانی آراء استادش پرداخته، ذکری از اهمیت و وجوه تأثیرگذاری کرونه بر جریان اسلام‌شناسی غرب به میان آوردیم. همچنین اشاره کردیم که هدف ما از پرداختن به آثار این گروه از سیره‌پژوهان و محققان تاریخ صدر اسلام که از سوی مخالفانشان شکاک (Skeptics) نامیده شده‌اند، ترویج و گسترش آراء ایشان نیست. حقیقت آن است که عصر این نوع نگاه‌های تندروانه و افراطی در مطالعات اسلام‌شناسی غربی نیز به اتمام رسیده است و اکنون می‌توان کتب و آثاری که از اوایل دهه 1970 تا 2000 میلادی منتشر شد را در جایگاه پدیده‌های تاریخی بررسی کرد. پاتریشیا کرونه یکی از اثرگذارترین چهره‌های این عرصه بود و تا کنون انتقادات مهم و عمیقی به نظرات خاص وی ارائه شده است، اما شاید وقت آن فرا رسیده باشد تا به بهانه تقدیر از فعالیت‌های محققانه و علمی - کرونه - فارغ از همسویی یا مخالفت با نظراتش - گزارشی جامع و همه

جانبه از فعالیت‌هایش ارائه کنیم. به این منظور این نوبت از پاره‌های اسلام‌شناسی را به ارائه گزارشی مفصل از مقاله‌ای اختصاص داده‌ایم که محقق برجسته و استاد دانشگاه نیویورک، جیس اف. رابینسون در باب فعالیت‌های علمی کرونه نوشته و به تازگی در مجموعه مقالات اهدایی به پاتریشیا کرونه منتشر کرده است. [1] در این مقاله ضمن ارائه گزارشی کامل و جامع از تاریخچه فعالیت‌های علمی کرونه، پاسخی به این سؤال مهم ارائه شده است که چرا و چگونه پاتریشیا کرونه، نظرات خاص خود را در باب تاریخ صدر اسلام ارائه کرد؟ به عبارت دیگر خاستگاه و منشأ این آراء جنجالی و جریان‌ساز چه بوده است؟ البته مخاطبان گرامی باید در نظر داشته باشند که تمام مطالب مندرج در این مقاله، نه به علت محدودیت چاپ در فضای -نشر داخلی که به علت ستایش‌های مبالغه‌آمیز آن در این نوبت از پاره‌های اسلام‌شناسی منعکس نشده و علاقه‌مندان می‌توانند به اصل مقاله که در فضاها و محافل مجازی مرتبط به‌راحتی قابل دسترس است مراجعه کنند.

بدون شک تمام محققان و پژوهشگران مرتبط با سنت‌های تعلیم و آموزش در اسلام، با مجموعه زندگی‌نامه نگاشته‌هایی (تراجم) مواجه شده‌اند که سرشاخه‌های آموزشی هر عالم اسلامی را در کنار نقش او در جریان‌های کلی علمی (اعم از فقه، کلام، حدیث، تاریخ و...) روشن و مشخص می‌سازند. از آن‌روی نمی‌توان مثالی را برای نمونه ذکر کرد که همیشه -همه چیز در همه کس نیست. ما نیز در اینجا به عنوان تحسینگر تلاش‌های علمی پاتریشیا کرونه او را می‌ستاییم و همچنین به نقد برخی از آرای او خواهیم پرداخت. نقد ما به طور مشخص ناظر به نگاه خاصی است که از طریق آثار کرونه و در فاصله سال‌های 1975 تا 1990 به کالبد اسلام‌شناسی در غرب تزریق شد و از آن به‌عنوان «شکاکیت (Skepticism)» یاد می‌شود. مفهوم عملیاتی عنوانی بزرگ و پرطمطراق همچون «شکاکیت» این بود که پژوهشگران به کلی نوع منابعی را که در شناخت تاریخ صدر اسلام از آن بهره می‌بردند تغییر دادند. کرونه به عنوان شاگردی پرسشگر و اقناع‌ناپذیر از استاد خویش - مجموعه متون تاریخی و حدیثی اسلامی- پرسش می‌کرد. این دیالوگ استعاری - بین شاگرد و استاد (شیخ) - را گرگور شوئر در کتاب «بیوگرافی محمد (ص): وثاقت و اعتبار» به‌خوبی نشان داده است. اما شاید محدود کردن مطالعات کرونه به بحث در باب وثاقت و اعتبار سنت اسلامی، مسبب تخفیف تلاش عالمانه او باشد. بهتر است نوع نگاه

کرونه، شیوه انتخاب و روش بازتولید او نسبت به منابع تاریخی و حدیثی اسلامی را از وجهی تازه‌تر ببینیم.

یکی از مهم‌ترین و پرتحول‌ترین دوره‌هایی که بر مطالعات اسلام‌شناسی دو قرن اخیر گذشته، دهه‌ای بود که با سال 1977 و انتشار کتاب هاجریسم (Hajarism) آغاز شد و با چاپ کتاب تجارت مکی (Meccan Trade) و ایالات رومی و فقه اسلامی (Roman Provincial and Islamic Law) در سال 1987 به پایان رسید. همچنین غیر از این دو اثر، بردگان بر اسبها (Slaves on Horses) در سال 1980 و خلیفۀ خدا (God's Caliph) در سال 1986 نیز جزئی از عوامل تاثیرگذار این دهه مهم بوده‌اند.^[2] بازیگر اصلی این دوره پرهیا هو، پاتریشیا کرونه بود که با حملات متعددش بر نگاه‌های سنتی و از طریق روح حاکم بر منابع، می‌خواست شاگرد پرسشگر و ناآرام خود را قانع کند که کدام سؤال را چگونه و در چه وقت بپرسد و انتظار چه پاسخ‌هایی را داشته باشد. رویکرد مطالعاتی کرونه عصیان علیه ساختارهای ازپیش‌تعیین‌شده در مواجهه با منابع اسلامی بود. بدون شک کرونه را باید یکی از متأثرین فضای ضد شرق‌شناسی رایج در آن روزگار محافل علمی انگلستان دانست. او تلویحاً یا صراحتاً به جنگ با ساختارهای سنتی و ازپیش‌تعیین‌شده رفت؛ چرا که آنها یکی از مهم‌ترین اصول نانوشته شرق‌شناسی را انکار می‌کردند. کرونه هیچ‌گاه نپذیرفت که تحت تأثیر افکار و پیش‌فرض‌هایی قرار گیرد که منابع سنتی تاریخ و حدیث اسلامی به او ارائه می‌کردند و سؤالاتی همچون «چه سوالاتی باید پرسیده شود؟» و «چرا نباید به گروه خاصی از سؤالات در باب سنت و حدیث اسلامی امکان مطرح‌شدن داد؟» را ازپیش‌تعیین‌شده پاسخ می‌گفتند. این عدم پذیرش او منجر به حملات متعدد صریح یا در پرده او بر اندیشه سنتی رایج در مطالعات حدیث اسلامی شد. به عبارت دیگر او به دنبال اجرای قانون مهم و نانوشته شرق‌شناسی بود؛ مطالعه تاریخ نانوشته از میان متون مکتوب و شنیدن صداهایی که در میان سطور تاریخ ساکت و سرکوب شده بودند.

آنچه کرونه به دنبال شناختش بود، به هیچ وجه موضوعی جزئی و کوچک نبود، بلکه سازواره‌ای کلان و گسترده بود که باید از طریق مطالعات میان‌رشته‌ای گسترده به جستجوی آن می‌پرداخت. برای روشن‌ترکردن بحث و جنبه‌های شناخته‌شده این سازواره ناخوش‌اندام، در سطور بعد، برخی از اصول مورد تأیید آن را که محصول پژوهش کرونه و همفکرانش بود بیان خواهیم کرد. برای گام اول بدون شک باید به سراغ رویکرد تجدیدنظرطلبانه (انتقادی) در مواجهه با متون تاریخی رفت. سوزان

مرچند یکی از چهره‌های برجسته این رویکرد در کتابش، شرق‌شناسی آلمانی در عصر امپراطوری می‌گوید: «کار بسیار دشواری است که [مورخ انتقادی] از میان بوستان گوناگون و متنوع متون تاریخی، نوع نگاهی جدید به تاریخ بیابد و آن را بسط دهد. او حتی پس از ارائه چنین نگرشی، باید خود را برای مواجهه با حملات متعدد حامیان رویکردهای سنتی آماده کند. برای آنان بسیار دشوار است که همه مبانی نگاه خود را ویران‌شده ببینند و تلاش می‌کنند با شاهد آوردن از سابقه طولانی همان رویکرد سنتی نزد پیشینیان‌شان، بر آراء نوگرایانه محقق انتقادی حمله کنند».[3] چنین رویکردی هنوز در میانه قرن بیستم میلادی در سنت آموزشی و آکادمیک اروپا و آمریکای شمالی جا نیفتاده بود.[4] در آن روزگار، فضای به شدت سیاست‌زده جوامع علمی، متأثر از رویکرد اسلام‌هراسی غربی بود. از سوی دیگر این رویکردها از آن جهت در آلمان، فرانسه یا حتی انگلستان بیشتر مجال رشد و گسترش یافت که این کشورها پس از جنگ جهانی دوم و پایان عصر استعمار سنتی غرب، جایگاه امپریالیستی خود را در جهان از دست داده بودند و از ملاحظات سیاسی جاری در فضاهای علمی آمریکای شمالی رها شده بودند. کرونه علیه این نگاه محافظه‌کارانه و مصلحت‌اندیش پژوهشی عصیان کرد که تا نیمه‌های دهه 1970 میلادی نیز با قدرت در فضای آکادمیک اروپا وجود داشت. در ادامه به شرح این عصیان علمی او خواهیم پرداخت.

پاتریشیا کرونه در سال 1974 رساله دکترای خود در باب «نقش موالی در دولت امویان» را تحت نظارت و راهنمایی پروفیسور برنارد لوئیس به تمام رساند که به تازگی چاپ ششم کتاب مشهورش اعراب در بستر تاریخ را جشن گرفته بود. لوئیس این کتاب را برای نخستین بار در سال 1947 به رشته تحریر درآورد و از سال 1950 تا آن زمان شش بار تجدید چاپ شده است. این کتاب تا امروز نیز بسیار مورد توجه و ستایش قرار گرفته و به انواع و اقسام گونه‌های چاپی و چندین زبان متعدد منتشر شده است.[5] اثر او مینیاتوری از فضای کلی و رایج بر فرهنگ آکادمیک تاریخ‌پژوهی انگلیسی - آمریکایی (Anglo-American) بود که از دو وجه مفهومی و تاریخی روایتی بی‌نقص از ظهور، اوج و انحطاط تمدن اسلام ارائه کرده بود. به عبارت دیگر مقصود بزرگی که برنارد لوئیس از طریق اثر کوچکش (از لحاظ حجم) به دست آورده بود، ارائه تصویری مقدماتی، اما جامع از فرهنگ پرسابقه خاورمیانه بود و مهم آن است که او توانسته بود این مهم را از طریق رهاشدن از قالب‌های ازپیش‌تعیین‌شده مورخانه‌ای انجام دهد که از قرن نوزدهم میلادی و در جنبه‌های گوناگون آکادمیک غرب رواج داشت. کتاب اعراب

در بستر تاریخ از جنبه‌های متعددی یک برآمد میان‌رشته‌ای و مطالعه چندبُعدی از تاریخ مردم خاورمیانه بود که بدون هیچ سردرگمی و اعوجاجی راه خود را طی کرده بود. لوئیس با بهره‌گیری از توان ستودنی‌اش در تحلیل و سازمان‌دهی مطالب، توانست مجموعه‌ای را گردآوری کند که بدون شک می‌توانست به مثابه چکیده‌ای خوشساخت از مهم‌ترین تولید تاریخ‌نگاران مجامع آکادمیک غرب در باب تاریخ اسلام، یعنی «تاریخ اسلام کمبریج» قلمداد گردد که حدود سیوسه سال پس از کتاب لوئیس منتشر شد. [6] بسیار مشهور است که هر مجموعه تاریخ کمبریج، پس از انتشار همچون غول بی‌شاخ و دم می‌به نظر می‌رسد که هر کس به قدر توش و توان خود ضربه‌ای بدان وارد می‌کند. هر دو ویراست مهم تاریخ کمبریج (1970 و 2010)، چنان مورد حمله منتقدان قرار گرفت که ارزش و مرجعیت علمی آن سال‌ها در محافل آکادمیک غربی به محاق رفت. این حمله گسترده در سال‌های پس از 1970 بسیار شدیدتر بود و هر کس در جستجوی نام و شهرتی بود، نقدی جانانه و بنیان برافکن نثار تاریخ اسلام کمبریج می‌نمود. در آن سال‌ها راجر اُون (Roger Owen)، مورخ مشهور تاریخ اقتصادی خاورمیانه، سردمدار قوم ضعیف‌کش منتقد تاریخ اسلام کمبریج شده بود. در نگاه اُون «این مجموعه پیکره‌ای نخراشیده و بی‌جان بود که از یک سو تحت تأثیر مفهوم لایتناهی علم، تلاش کرده تا همه جوانب یک تمدن را بازشناسد و از سوی دیگر با «بی‌قراری و هیجان» ناشی از انزوای مطالعات بین‌رشته‌ای، تاریخی بی‌سروسامان از تمدنی درازدامن را ارائه کرده بود که بیش از آنکه یک روح متحدکننده را از خویش منعکس کند، از سردرگمی و پیچیدگی هویتی رنج می‌برده است». [7]

البته در اینجا نیازی به ارائه تصویری جامع از چارچوب کلی روش‌ها و نتایجی که وفاق جمعی شرق‌شناسی تجربه‌گرای غربی [8] را تخریب کرد وجود ندارد. منظور از این وفاق، اتفاق نظری است که در پاسخ به سؤالاتی همچون «چرایی و چگونگی ظهور اسلام، شخصیت تاریخی محمد(ص)، سیر کلی وقایع تاریخ اسلام، مبانی ذاتی منابع و نهادهای سنتی صدر اسلام» وجود داشت. البته سخن‌گفتن از وفاق جمعی، به معنای پذیرش همگانی پژوهشگران و مقبولیت عام این اصول نیست. همگان از تناقضاتی که چهره‌های برجسته‌ای همچون ایگناتس گلدتسیهر در «ذات یهودی (Talmudic Nature) سنت نقل حدیث اسلامی»، یوزف شاخت در «ماهیت بازنمایانه مبانی فقهی اسلامی» [9] یا ژولیوس ولهاوزن در «نقد منابع اولیه اخبار و احادیث» مطرح کرده‌اند باخبرند. تمام این سؤالات که هرکدام نقدی مهم بر پیکره کهنسال چارچوب سنتی علمی اسلامی محسوب می‌شد، برآمده از سنت مطالعات زبان عربی (Arabistik)

آلمانی در دهه 1960 بود. این سنت که به طور مشخص به مطالعه انتقادی ادبیات حدیث و اخبار مندرج در سیره نبوی معطوف شده بود، زمینه‌های حقیقی رویکرد انتقادی محققان غرب اروپا و آمریکای شمالی را فراهم کرد و بعدها توسط رودولف سلهایم، یوهان فوک و صموک ادامه پیدا کرد.

رویکردهای انتقادی که به‌اختصار در سطرهای بالا مورد اشاره قرار گرفت، ضربات تکان‌دهنده‌ای به بدنه خوابزده، گنگ و سنتی مطالعات اسلامی در غرب وارد کرد که ریشه‌یابی آن سنت دیرپا، اکنون برای ما کاری دشوار است. زمانی که همیلتون گیب (یکی از استادان برجسته برنارد لوئیس) به رابرت اروین گفت که «پس از چهل سال تحصیل و تحقیق در باب سنت اسلامی، هنوز عربی می‌آموزد»، در حال رصدکردن مرزهای تازه حوزه‌های آکادمیک بود. او در آن زمان به‌تازگی با مفاهیم تازه‌ای که برآمده از پژوهش‌ها و مطالعات بینارشته‌ای بود آشنا شده بود. مقدمه ورود به این مباحث برای همیلتون گیب و هم‌عصرانش، تغییر انتظارات و خواسته‌های پژوهشی‌شان بود. آنها باید درک می‌کردند که با شکستن مرزهای سنتی و متصلب هر رشته علمی، می‌توان از بستر ترکیبی زبان‌شناسی، ادبیات و تاریخ، پیکری جدید و چندبُعدی از تمدن و فرهنگ اسلامی را بازتولید نمود. گیب و هم‌عصرانش به این درک رسیده بودند که نتیجه منطقی مطالعه تک‌بعدی سنت اسلامی که بر پایه ساختاری منطقی، منظم، منسجم و (به شکلی نه چندان تصادفی) بر پایه مذاهب اسلام سنّی شکل یافته بود، نتیجه‌ای جز یافته‌های محافظه‌کارانه و تکراری در بر ندارد. طبیعی است از یک ساختار منسجم و سنتی، نمی‌توان به‌آسانی امری بدیع و نو بیرون کشید. ساختار علمی سنتی احادیث، روایات و متون تاریخی اسلام که به طرز تعجب‌آوری سرشار از جزئیات اقناع‌گر در باب رویدادهای تاریخی هستند، به‌سختی اجازه ارائه نگاهی جدید را به محقق و پژوهشگر می‌دهند. سنت آکادمیک اروپایی در دوره بعد از جنگ جهانی، گرفتار -چنین ساختاری بود. به دلیل همین شرایط، بسیار طبیعی و پذیرفتنی است که مهم‌ترین و جریان‌سازترین آثار علمی در زمینه مطالعات تاریخ اسلام، از جایی خارج از حیطه تأثیرگذاری ساختار آکادمیک اروپایی برآمده باشد. شاید بتوان تمام مطالب پراکنده سطرهای فوق را این‌طور خلاصه کرد که با جلب‌شدن توجه و احساس نیاز پژوهشگران تاریخ و فرهنگ اسلامی به مطالعات بینارشته‌ای، بدنه منابع و متون مورد -پژوهش عوض نشد، بلکه نوع نگاهی که منجر به استخراج حقایق و تحلیل‌هایی نوین گردید تغییر یافت. مورخان کمیت‌گرا و ماتریالیستی (همچون کلود کاهن، ماکسیم رودینسون و لومبارد) یا اندیشه‌ورزانی

همچون مارشال هاجسن دریچه‌های تازه‌ای برای شناخت فرهنگ و تمدن اسلامی گشودند.

کرونه و کوک در کتاب هاجریسم که برای نخستین بار در سال 1977 منتشر شد، مدعی شدند ظهور پیامبر اسلام (ص) و شکل‌گیری جریان فتوحات بیت المقدس زمینه‌ساز حرکت سنت یهودی و اسلامی به آن دیار شد و تاریخ فتح این منطقه به‌شدت از سال‌های پایانی قرن هفتم میلادی/اول هجری وارد ساحت اسطوره خلقت شده که تمامی سنت تاریخی اسلام را متأثر ساخته است. این ادعا اصلاً مورد استقبال پژوهشگران و صاحب‌نظران هم‌عصرشان قرار نگرفت. علت اصلی این عدم استقبال را می‌توان در کنار ماهیت عجیب و غیرمنتظره ادعای کرونه و کوک، شواهد و مدارک اندکی دانست که آنها برای اثبات حرفشان مطرح کرده بودند. به عبارت دیگر در نگاه منتقدان، این دو تن ادعایی بس‌گراف را از طریق استناد به مدارکی ناچیز و غیرمنسجم مطرح کرده بودند. کرونه و کوک در مقابل بدنه فربه منابع مستند و قدرتمند تاریخی متأخرتر، به شواهد ناچیزی از قرون اولیه استناد می‌کردند که بیش از آنکه وجه تاریخی داشته باشد، بر پایه و هدف منازعات کلامی نگاشته شده بود. [10] با وجود انتقادات متعدد، روش و نتیجه این کتاب به‌روشنی رویکرد شرق‌شناسانه نویسندگان آن را نشان می‌داد و چنان‌که فرد دانیسی سال بعد متوجه شد: «این کتاب فریاد بلند و رعب‌آوری بر پیکره خواب‌آلوده و یخ‌زده سنت اسلام‌شناسی آکادمیک اروپایی بود و همچون بسیاری از فریادهای برخیزاننده از خواب، چندان مورد استقبال و ستایش قرار نگرفت». [11] چنان‌که رابرت سرچینت سردمدار نقد و مخالفت با کتاب هاجریسم برای نخستین بار و البته به اشتباه مدعی شد: «کرونه و جان ونزبرو (John Wansbrough) پا بر یک زمین واحد استوار کرده بودند و همه «تجدیدنظرطلبان» یا «شکاگان»، دو تصویر متفاوت از یک واقعیت را نشان میدادند». این قضاوت منتقدان کرونه، منجر به واکنش به‌یادماندنی ونزبرو در باب «هاجریسم» شد: «[شواهد مطرح شده در هاجریسم] بسیار تاریک و مبهم است. تمام شواهد و اطلاعات در قالبی لفظی و ظاهری محبوس شده‌اند تا فرضیه اصلی نویسندگان را تأیید کنند». [12] نقد ونزبرو، تلاشی برائت‌جویانه از نسبتی بود که سرچینت و دیگر منتقدان کرونه و کوک مطرح کرده بودند. کرونه پیش‌تر مرزبندی‌های خود را با نسبت به رویکرد افراطی ونزبرو ابراز داشته بود و دیدگاه‌های خاص او در باب زیرساخت‌های فرهنگی تبلور یافته در متون قرآنی و منشأشناسی فرهنگ اسلامی در جایی خارج از شبه جزیره عربی را رد کرده بود. به عبارت دیگر، سؤال از زمان تفویض یافتن قرآن به عنوان مصدر قوانین بحثی

دیگر بود، اما پاسخ‌های ونزبرو به این سؤال اطلاعات مناسبی در باب تنظیمات مذهبی و اجتماعی مسلمین عربستان را در اختیار کرونه قرار داد که به‌سختی می‌توان به آنها شک کرد. [13]

یکی از اصلی‌ترین علت‌های وجود چنین اشتباهاتی، ایجاز و توضیحات مختصری است که نویسندگان در بسط آرای خود در کتاب‌ها جریسم به کار گرفته بودند. نگارش یک کتاب، مثل حضور در یک مصاحبه داغ رسانه‌ای است؛ بذر فرضیات تاریخ‌نگاران‌های که در این کتاب استفاده شده بود، تنها از طریق رویش‌های بعدی در آثاری که در دهه 1980 نگاشته شد به ثمر نشست. [به ویژه دو کتاب کرونه بردگان سوار بر اسبها و تجارت مکی و محمد(ص) مایکل کوک]. [14] آنچه از مجموعه این کتب برآمده بود، جای هیچ شک و کج فهمی را باقی نمی‌گذاشت: «تمام سنت حدیثی اسلامی عمداً دستکاری شده و هدف آن ارائه شواهد هویتی یک «تاریخ رستگاری» [15] عربی بوده است. جوانب دستکاری‌شده این سنت با هدف ارائه حقایق و فاکت‌هایی برای قابل پذیرش گردانیدن مدعیات جا‌اعلان آن است. از سوی دیگر روند جعل چنان جدی و بنیادین انجام شده که جای هیچ‌گونه تقلیل و تصفیه‌ای را باقی نگذاشته است. به همین دلیل، بدون توجه به منابع قابل اعتماد و اصلاح‌گری همچون پاپیروس‌ها، شواهد باستان‌شناسانه و منابعی خارج از سنت اسلامی، امید اندکی به بازتولید شاکله اصلی و حقیقی جامعه قرون اولیه وجود دارد». [16] پیش از کرونه، در سنت اسلام پژوهی اروپاییان همیشه شک تاریخ‌نگاران‌های در فضای مطالعه تاریخ و فرهنگ صدر اسلام وجود داشته، اما هیچ‌گاه به صورت عملیاتی و با قدرت تمام، چنان که در آثار وی مطرح شد، بیان نشده بود.

کرونه در چند اثرش، به ویژه کتاب تجارت مکی تلاش بسیاری برای اثبات «تاریخ رستگاری اسلامی» صرف کرده است. با فرض صحت چنین فرضیه‌ای، سؤال اینجاست که اگر منابع روایتگر «تاریخ رستگاری» محصول ذات برساخته موحدانه عربی و نظام سیاسی همراه با اندیشه سیاسی اهل سنت هستند، چگونه می‌توان به تاریخ حقیقی و واقعی دست یافت؟ البته باید گفت که آنچه ما از آن به عنوان شکاکیت به اصالت منابع قرون اول تا سوم هجری یاد می‌کنیم را نمی‌توان به‌سادگی یک حالت یا نوع نگاه خاص دانست. برای آنکه دقیق‌تر سخن بگوییم، کرونه چند جریان مهم نظری در باب تاریخ‌نگاری در دوره مدرن را در کارش منعکس و به جلو هدایت کرد. مهم‌ترین دغدغه‌ای که این مکاتب نظری بدان پرداخته‌اند، محدودیت‌هایی است که پژوهشگر تاریخ در مواجهه با کمی شواهد و مدارک با آنها روبروست. در این رابطه یکی از نگاه‌های

سنتی و مرسوم این است که وظیفه مورخ تنها معطوف به جستجوگری است. غایت مساعی او در نقب و حفر پوشش‌های چندلایه زمان و شناخت واقعیت رخدادها تمام آن چیزی است که از پژوهشگر تاریخ انتظار می‌رود. شکاکیت کرونه این تجربه‌گرایی شرق‌شناسانه سنتی را به هیچ وجه بر نمی‌تافت؛ به‌ویژه انتقاد وی نسبت به پیش‌فرض‌های موجود در ذهن -پژوهشگران تاریخ بود که تلاش جان‌فروشی بدل می‌کردند تا همه پدیده‌های تاریخی را شاهد مثالی برای اثبات همان چهارچوب‌های سنتی قدیمی برشمارند؛ «من به‌صراحت و شفافیت نخواهم پذیرفت که ظهور اسلام در جهان عرب را به عنوان خارق‌عادی خارج از چهارچوب‌ها و روندهای کلی تاریخی دوره باستان قلمداد کنم. من تلاش کرده‌ام که این رویکرد را در تمام آثار اسلام‌شناسانه‌ام به کار گیرم». او این پاسخ را به بهانه نقد سرچینت و در جواب انتقادات یکی از مورخان مشهور عربی نگاشته بود. [17] فارغ از همراهی یا مخالفت با منتقد کرونه، کار بسیار نابخدانه‌ای به نظر می‌رسد که مجموعه بیش از چند هزار صفحه‌ای مطالعات یک پژوهشگر را با یک گزاره قضاوت‌بار بی‌ارزش کنیم.

شاید یکی از مهم‌ترین راه‌های فهم بهتر رویکرد کرونه نسبت به منابع تاریخ اسلام، مطالعه و شناخت دیدگاه‌های وی در باب منابع تاریخی غیر اسلامی، به‌ویژه جایگاه آنها در باب دولت، سیاست و عقیده در اسلام است. [18] اساساً توجه به این آثار، به همان دلیلی که کرونه به سراغ شناخت حوزه‌های غیراسلامی همزمان با تاریخ اسلام رفته، اهمیت دارد؛ شناخت، تحلیل و تعمیم روندهای کلی تاریخی و اجتماعی تاریخ جهانی جوامع باستان. در کنار این دغدغه مطالعاتی، تغییر پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه اروپایی در باب تاریخ اسلام نیز مطرح بود. در میان پژوهش‌های متعدد اروپاییان، ظهور اسلام پدیده‌ای عجیب و خارق‌عادت در جهان باستان تلقی شده بود. [19] از این منظر به خصوص، مباحثات جدلی کرونه در کتاب بردگان بر اسبها را می‌توان نصایحی دوستانه به دیگر پژوهشگران عرصه مطالعات تاریخ اسلام دانست که به چند مشکل متعدد، از یک منظر واحد نگریسته است: گسترش سنت دینی - سیاسی توحیدی در تاریخ خاورمیانه عهد متأخر باستان که خود یک گونه بازنمایی شده از تاریخ عصر مدرن است. همه تلاش او این بود که نشان دهد ماهیت هر تلاشی در زمینه بازسازی تاریخ، بسیار فراتر از سطوحی همچون شناخت شواهد قابل اطمینان و مستند است. در روشی که کرونه به کار گرفته است، گام نخست دقت در سالشمار وقایع، تأیید اصالت منابع و شناخت همه منابعی است که می‌تواند در امر تحلیل پژوهشگر را یاری‌رسان باشد، اما بازسازی تاریخ مسئله‌ای فراتر از این سطوح است. پژوهشگر باید به دنبال ترسیم آرایش و

چینش منابع باشد که از طریق آن خواهد توانست زمینه‌های مشترک میان شواهد و الگوهای نظری را به دست آورد. یکی از مهم‌ترین مثال‌هایی که می‌توان آن را اشتباهی فاحش در ایجاد اشتراک میان شواهد و الگوهای نظری نامتجانس دانست، تفسیر مونتگومری وات از برنامه حکومتی پیامبر(ص) در مدینه است؛ خطای فاجعه بار مونتگومری وات تنها ناظر به بهره‌گیری ساده‌لوحانه و زودباورانه از منابع تاریخی نیست، بلکه الگویی که وی از جامعه عربی غرب در ذهن داشت، به طرز مضحکی دچار ناهمزمانی تاریخی است. علاقه و تلاش زیاد وات برای استخراج نوعی از جوش و انقلاب اجتماعی در جامعه بیابان‌گرد حجاز، بسیار باورپذیرتر بود، اگر ساکنان مکه و مدینه به جای عضویت در حلف الفضول، عضو ایک(OPEC) بودند.

در این راستا خلیف[خدا (اثر پاتریشیا کرونه) یکی از برجسته‌ترین آثار مرتبط با تاریخ صدر اسلام در نیم قرن گذشته است؛ چرا که به دقت چهارچوبی را اتخاذ کرده که به‌خوبی بر بستر شواهد و اسناد منطبق شده است. ناگفته پیداست که تلاش مونتگومری وات و یوزف شاخت در بسط بستر چالش‌برانگیز نگاه مکاتب فقهی سنی به دولت اموی و عباسی متقدم غیرقابل انکار است، [20] اما این کرونه و هیندز(مولفان کتاب خلیف[خدا) بودند که نشان دادند تصویر تاریخی منتقل‌شده از این دو دولت تا چه میزان توسط فقها، محدثین و متکلمان تحریف شده است. آنها در این تلاش علمی خود از طریق بسط جزئیات سندی، سکه‌شناسانه و متون مکتوبی که همگی از قرون اول و دوم بازمانده‌اند، نشان دادند که چگونه مفهوم مشارکت خدا و نیابت از پیامبرش در امر حکومت بر مردم شکل گرفته است. شاید در ابتدا پرداختن به دولت تنکمایه و بدوی اسلام در مدینه و کوفه، اساساً پژوهشی بی‌فایده و بی‌اهمیت جلوه کند، اما حقیقت آن است که کرونه و هیندز نشان دادند که زمینه‌های متعددی از انشعابات قدرت و بسترهای سازنده آن در بطن جامعه عربی وجود داشته که تا کنون چندان مورد توجه قرار نگرفته است. برای مثال چگونگی پذیرش و ارتباط برقرارکردن قبایل با مفهوم دولت متمرکز، به طور ویژه در این اثر و کتاب تجارت مکی کرونه بررسی شده است. او مدعی شده است که جایگاه زندگی کوچروی قبیله‌ای به علت جایگاهی که می‌توانستند از طریق تجارت در روند تولید ثروت در بدنه دولت اسلامی داشته باشند، بسیار ارتقاء یافته بود. مسئله مهم دیگر ایجاد حس پیوستگی و یگانگی در جامعه است که به‌ویژه در زمینه‌های اجتماعی و نهادهای حقوقی/قضایی رخ می‌نمود. پژوهش در این زمینه به دلیل خاستگاه ناپیدا و مبهم رسم «ولاء»، کرونه را به سوی این سؤال مهم رهنموده

است که چگونه قوانین اسلامی، سنت‌ها و قوانین پیشااسلامی موجود در جهان عرب آن روزگار - همچون قوانین جاهلی، رومی و حتی یهودی - را در خود هضم کرده است؟ سومین موضوع مهم بحث فتوحات و واکنش بومیان نسبت به آن است و دیگر موضوع به ساحت‌های نظری و عملی قانون و حکمرانی مرتبط است.

-در مجموع می‌توان گفت که پژوهش‌های کرونه نشان داد که فرضیه شرق‌شناسانه رایج در باب ماهیت اسلام در قرون اولیه که ناظر به روندی کلی، منسجم و یکپارچه از ایده‌های کلامی و انقلابات سیاسی است، بسیار ساده‌انگارانه و کلی است. شاید در بازه‌های کوتاه‌مدتی از این تاریخ بتوان به وجود چنین روندی اقرار کرد، اما هویت اسلامی در قرون اولیه بسیار منازعه‌جوتر، جدلی‌تر و البته خلاق‌تر از آن است که پژوهشگران سنتی آن تصور می‌کنند. در این راستا پژوهش‌های موشکافانه کرونه نشان داد که فارغ از مخالفت یا موافقت با نتیجه آنها، باید با جستجوی بسیار عمیق‌تر و جزئی‌نگرتری به تحلیل این دوره حساس تاریخی پرداخت.

در پایان نیز به موضوعی اشاره خواهیم کرد که نه تنها در باب بازسازی تاریخ اسلام متقدم، بلکه در باب تحلیل‌های تاریخ و فرهنگ اسلام معاصر نیز حائز اهمیت است. بر همگان روشن است که در چهل سال اخیر تغییرات بسیار مهمی رخ داده است. این تغییرات نه تنها در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، بلکه در تمام جنبه‌های نظری، ادبی و نقد فرهنگی رخ نموده است. نتیجه این تغییرات چیزی جز شک نظری و عملی به ساختار تجربه‌گرا و قطعیت محور پیشین نیست. در همین بین پیشرفت‌های تکنولوژی، جهان ما را چنان به هم نزدیک کرده که در کسری از ثانیه از آخرین تحولات، نتایج پژوهش‌های علمی و دیدگاه‌های جدید مطلع می‌شویم. این تحولات فضای بی‌منتهایی را برای مناظرات علمی و فرهنگی فراهم کرده که - در باب تاریخ اسلام و خاورمیانه - همیشه آماج خشونت‌های دولتی یا غیردولتی بوده و تغییرات جمعیتی که از پی مهاجرت تعداد بسیار زیاد مسلمین به اروپا شکل گرفته، معادلات را عوض کرده است. در چنین فضایی که دوقطبی غنی - ضعیف، آگاه - جاهل و دارا - ندار، میان غرب استعمارگر و مسلمین مقهور درهم شکسته‌شده، و از سوی دیگر میل به دانستن و نیاز به اطلاعات این‌چنین افزایش یافته، چگونه می‌توان به ایجاد پژوهش‌هایی روشنگرانه و علمی که برآمده از بضاعت و صرف وقت طولانی پژوهشگر باشد امیدوار بود؟ حقیقت آن است که گرچه هدف از پدیداری این تکنولوژی‌ها و پیشرفت‌های ارتباطی، دانستن بیشتر بوده، اما نتیجه

آن در حوزه مطالعات اسلام معاصر چیزی جز افزایش خشونت و گسترش محیط‌های جدلی نبوده است. به همین دلیل من این دوره را به طور همزمان «بدترین و بهترین» دوره مطالعات اسلامی می‌دانم. در وجه نازل و تاریک آن دائماً سخن‌هایی گزاف و یاوه از گوشه و کنار به گوش می‌رسد: «محمد(ص) پیامبری دروغین بوده و قرآن متنی برساخته و سراسر مجعول است». «اسلام فرهنگ توحش است و فرهنگ غربی غایت تمدن بشری‌ست».[21] از سوی دیگر تعداد رو به فزونی دانشجویان تاریخ و تمدن اسلامی، با بهره‌گیری از ادوات پیشرفته و قابلیت‌های فضای مجازی سمینارها و نشست‌های متعددی را تشکیل می‌دهند که دائماً در باب موضوعاتی همچون نسخ نویافته قرآن کریم، شواهد تاریخی وجود پیامبر(ص) و... بحث می‌کنند. در عصری که ما از پی آن آمده‌ایم، این بحث‌ها صرفاً منحصر به شرق‌شناسان و پژوهشگران متخصص این عرصه بود و حالا مجلات پرتیراژ عمومی، روزنامه‌ها و رسانه‌های پربیننده و فراگیر عرصه بحث و تبادل نظر در باب این موضوعات تخصصی شده‌اند. شاید در ظاهر امر این تحولات «پیشرفت» قلمداد شود که جهان پسامدرن به آن دست یافته، اما نتایج آن تاکنون به هیچ وجه به نفع روند علمی و پژوهشگرانه این عرصه تمام نشده است. یکی از مثال‌های بارز این مضرات تکنولوژی کتابی است که در دهه 1970 و توسط حلقه‌ای محدود و کم‌بضاعت از پژوهشگران، دربار[] ماهیت مسیحی دین اسلام مطرح شد و به سرعت توسط قاطبه اسلام‌شناسان رد و طرد شد. اما در نخستین سال‌های قرن بیستویکم، کتابی سرشار از مجعولات و مدعیات بی‌اساس منتشر شد که همان سخنان سی سال پیش را تکرار می‌کرد، اما این بار برخلاف دوره گذشته که به سرعت در نطفه خفه شد، اطلاعات آن به سرعت از طریق رسانه‌ها، بلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی که تنها محتاج حرفی جدید - هرچند مجعول - هستند منتشر شد.[22] ماکسیم رودینسون در سال 1961 و همزمان با انتشار آثار مونتگومری وات، بررسی جامعی بر پژوهش‌هایی نمود که در 25 سال منتهی به سال 1961، در حوزه سیره نبوی جریان‌ساز بوده‌اند و از آن میان هشت اثر برجسته را انتخاب کرد، اما در چهار سال اخیر و در همان حوزه مطالعاتی، می‌توان به ارقامی بسیار بیش از هشت اثر دست یافت.[23] با هر رویکردی که با این پدیده مواجه شویم، حقیقتی واحد انکار ناپذیر است: بسط رویکرد انتقادی و کاربست نقد آنچه از پیشینیان، تشکیک‌ناپذیر قلمداد شده، همیشه حاصل فوایدی گسترده است. پاتریشیا کرونه را می‌توان یکی از سردمداران رویکرد انتقادی در تاریخ صدر اسلام دانست. تلاش عالمانه او را گرچه گروه کثیری «شکاکیت افراطی» خوانده‌اند، اما چنان‌که از قول مِرچند نقل کردیم: «کار بسیار دشواری است که [مورخ انتقادی] از میان بوستان گوناگون و متنوع متون تاریخی، نوع نگاهی جدید به

تاریخ بیابد و آنرا بسط دهد». از منظر سلوک فردی حوصله و دلسوزی عجیب او در پرورش رویش‌های تازه در عرصه مطالعات تاریخ اسلام همیشه مورد ستایش بوده است. حرص و علاقه شدید او به دانستن پسزمینه‌های اعمال و رفتار امروزین جوامع مسلمان، برآمده از علاقه‌ای است که او به شناخت «تاریخ اندیشه اسلامی» داشته و کتابی حاصل 30 سال تحقیق در این عرصه را اخیراً منتشر کرده است.^[24]

با تمام این تفاسیر سؤال اینجاست که مسئولیت یک دانشمند و محقق تاریخ که ادعای اطلاع از گذشته‌های دور را دارد چیست؟ روشن است که جوامع لیبرال «جستجوگری صادقانه» را پاسخ این سوال می‌دانند، اما پاسخ کرونه متفاوت بود: «اصرار بر تقدم شواهد بر پیش‌فرضها و تن دادن به دشواری‌های رسیدن به نتیجه‌ای جامع». سؤال دیگری که به فعالیت پژوهشگران مدرن معطوف می‌شود این است که کدام راه برای کاهش تنش میان پژوهشگر تاریخ یک دین و معتقدان بدان کارسازتر است؟ شاید در پاسخ به این سؤال باید در نظر داشت که روند همسان‌سازی متعارضین که می‌کوشید یک ابرروایت واحد از سیر وقایع در تاریخ صدر اسلام را ارائه کند و توسط نسل گذشته مورخان غربی و به سود قرائت اسلام سنّی مطرح گردید تمام شده است. شاید به همین سبب این ابرروایت بسیار افراطی و رادیکال به نظر می‌رسید. گناه اصلی این روند را نباید بر عهده فراموشی و تجاهل‌گزینشی پژوهشگران نهاد، بلکه به‌کارگیری ابزارهای هرمنوتیک و تفهیمی در تحلیل تاریخ صدر اسلام بسیار کمک کرد تا شناخت واقعی و چندوجهی‌تری نسبت به این فرهنگ و تمدن ارائه شود. از طریق روش‌های تفهیمی، بهتر می‌توان همزیستی اندیشه‌های متعارض و همسایگی دشمنان متخاصم را درک و تحلیل کرد و ناگفته پیداست که نقش کرونه در این مسیر بسیار درخشان و ستودنی است.

شاید در پایان این نوشتار باید ضمن ستایش تلاش عالمانه و مستمر کرونه در بازتولید مفاهیم بنیادین تاریخ صدر اسلام، اقرار کرد که پیشگامی کرونه در ایراد سؤال از این مفاهیم همه‌پذیر، بنیادین و غیرقابل نقد، دریچه‌ای را برای ما نسل‌های بعدی گشوده است که هنوز راه زیادی در پیش خواهد داشت.

Chase F. Robinson, "Crone and the end of Orientalism", in ^[1] Islamic Cultures, Islamic Contexts; Essays in honor of Professor Patricia Crone, edited by Behnam Sadeghi, Asad

Ahmad, Adam Silverstein, Robert Hoyland, .Brill:2015, pp.597-620

P. Crone and M. Cook, Hagarism: The Making of the Islamic .[2] World (Cambridge, 1977); P. Crone, Slaves on Horses: The Evolution of the Islamic Polity (Cambridge, 1980); P. Crone and M. Hinds, God's Caliph: Religious Authority in the First Centuries of Islam (Cambridge, 1986); P. Crone, Meccan Trade and the Rise of Islam (Cambridge, 1987); eadem, Roman, Provincial and Islamic Law: The Origins of the Islamic .(Patronate (Cambridge, 1987

S.L. Marchand, German Orientalism in the Age of Empire: .[3] .Religion, Race, and Scholarship (Cambridge, 2009), pp. 217f

[4] برای اطلاع از سیر مطالعات مرتبط با اسلام و تاریخ خاورمیانه در دو قرن اخیر در آمریکای شمالی و اروپا رک به اثر ارزشمند زاخاری لاکمن:

Lockman, Contending Visions of the Middle East: The .1 History and Politics of Orientalism [Cambridge, 2004]; R. Irwin, For Lust of Knowing: The Orientalists and their Enemies (London, 2006), esp. pp. 237ff

Patricia Crone, 'The Mawali in the Umayyad Period' (PhD. .[5] University of London, 1973). Bernard Lewis, The Arabs in .(History, sixth ed. (Oxford, 1993

P.M. Holt, A.K.S. Lambton and B. Lewis, eds, The .[6] .(Cambridge History of Islam, Volume 1A (Cambridge, 1970

R. Owen, 'Studying Islamic history', The Journal of [7] ;Interdisciplinary History, 4 (1973), pp. 287-298

آلبرت حورانی نیز با متانت و تسامح همیشگی، از مطالعه تاریخ اسلام کمبریج به شدت ناامید شده بود:

Hourani; the English Historical Review, 87 (1972), pp. .57 .348-57

Orientalism's positivist Consensus [\[8\]](#)

برای بررسی موافقان و مخالفان نظرات ساخت در نظرات خاصش ر.ک
به:

Wakin, 'Remembering Joseph Schacht (1902-1969)', .59
Occasional Papers of the Islamic Legal Studies Program
(Cambridge, 2003), pp. 29f; D. Forte, 'Islamic law: the
impact of Joseph Schacht', Loyola of Los Angeles
International and Comparative Law Review 1 (1978), pp.
1-36; see also Crone, Slaves on Horses, p. 14; and
.eadem, Roman, Provincial and Islamic Law, p. 123, n. 59

N. Robinson, Discovering the Qur'an: A Contemporary [\[10\]](#)
Approach to a Veiled Text, 2nd ed. (Washington D.C., 2003),
.pp. 47ff

Fred M. Donner, Review of Hajarism, Middle Eastern [\[11\]](#)
.Studies Bulletin, V.40 (2006); pp.197-199

John Wansbrough, Review of Hajarism ,Bulletin of the [\[12\]](#)
.School of Oriental and African Studies 41 (1978), pp. 155f

Two legal problems bearing on the early history of the [\[13\]](#)
Qur'ān', Jerusalem Studies in Arabic and Islam 18, (1994), pp.
1-37, at pp. 16ff. (esp. n. 48); 'How did the quranic pagans
make a living?', Bulletin of the School of Oriental and
African Studies 68 (2005), pp. 387-99; 'The Religion of the
Qur'ānic pagans: God and the lesser deities', Arabica 57
(2010), pp. 151-200

Slaves on Horses, pp. 3ff.; Meccan Trade, pp. 203ff.; M. [\[14\]](#)
Cook, Muhammad (Oxford and New York, 1983), pp 61ff

Heilsgeschichte [\[15\]](#)

تاریخ رستگاری در اسلام که رونوشتی از نسخه‌های مشابه آن در مسیحیت
و یهودیت است، به این معناست که آنچه قرآن و تفاسیر و احادیث
نبوی و متون کلامی بر آن گواهی می‌دهند، بیان این مطلب است که
خداوند چگونه سلسله حوادثی دنیوی و زمینی را حول محور زمان و

مکان پیامبر هدایت کرده تا زمینه نجات و رستگاری بشر را از طریق آنها فراهم آورد. این متون تنها یک هدف دارند و آن نشان دادن حضور و نقش اراده الهی در تاریخ بشریت. به عبارت دیگر مجموعۀ اطلاعات و معارفی که از این متون برمی آید، نه تنها عین واقعیت و حقیقت نیست، بلکه برساخته و زاییده افکار علمای قرون متأخر بر مبنای آنچه آنها حقیقت می‌انگاشته‌اند بوده است. بدین ترتیب با تبیین پدیده «تاریخ رستگاری»، افرادی در فاصله‌های زمانی بسیار زیاد با زمان وقوع حوادث، به خلق روایات و متونی پرداخته‌اند که تمایلات یا مصالح سیاسی، کلامی و فقهی زمان خود را توجیه کنند. در این راستا نامگذاری این پدیده به «تاریخ رستگاری»، از آن‌روست که – به زعم ونزبرو – این چارچوب حدیثی – تاریخی به نحوی تعبیه شده تا اسلام را با تأکید بر متن قرآن و حدیث راه‌رهای و رستگاری بشر تصویر کند و با تأکید بر پیوند لاینفک سیره پیامبر، قرآن و احادیث، به تبیین اراده خداوند در رستگاری بشر بپردازد.

[16] Meccan Trade, p. 230.

[17] P. Crone, 'Serjeant and Meccan Trade', Arabica 39 (1992), pp. 216-240 at p. 240.

[18] (P. Crone, Pre-industrial Societies (Oxford, 1989).

[19] Pre-industrial Societies, pp. 37f. 123ff. and (for 'the oddity of Europe'), pp. 147ff.

[20] W.M. Watt, 'God's caliph: Qur'ānic interpretations and Umayyad claims' in C.E. Bosworth, ed., Iran and Islam (Edinburgh, 1971), pp. 565-74, and reprinted in W.M. Watt, Early Islam: Collected Articles (Edinburgh, 1990), pp. 57-63; J. Schacht, The Origins of Muhammadan Jurisprudence (Oxford, 1950).

[21] . نمونه‌هایی از این یاوه‌ها را می‌توان در این به اصطلاح پژوهش‌های علمی‌مشاهده کرد:

1. Spencer, The Truth about Muhammad, Founder of the World's Most Intolerant Religion (Washington DC, 2006); idem, Did Muhammad Exist? An Inquiry into Islam's Obscure Origins (Wilmington, 2012)., Ibn Warraq,

.(Virgins? What Virgins? (Amherst, NY, 2010

G. Lüling, Über den r-Qur ān: Ans t e ur Rekonstruktion .[22]
vorislamischer christlicher Strophenlieder im Qur ān
(Erlangen, 1974); a revised version and translation appeared
30 years later as A Challenge to Islam for Reformation: The
Rediscovery and Reliable Reconstruction of a Comprehensive
Pre-Islamic Christian Hymnal Hidden in the Koran under
Earliest Islamic Reinterpretations (Delhi, 2003). C.
Luxenberg, Die syro-aramäische Lesart des Koran: ein Beitrag
zur Entschlüsselung der Koransprache, 4th ed. (Berlin, 2011;
original, Berlin, 2000); translated as The Syro-Aramaic
Reading of the Koran: A Contribution to the Decoding of the
Language of the Koran (Berlin, 2007); and debated in C.
Burgmer, ed., Streit um den Koran: die Luxenberg-Debatte:
Standpunkte und Hintergründe (Berlin, 2007—already in a 3rd
.ed

M. Rodinson, Muhammed. tr. by A. Carter (London, 1971; .[23]
original French, 1961), pp. 343ff. . Shoemaker, The Death of a
Prophet: The End of Muhammad's Life and the Beginnings of
Islam (Philadelphia, 2011); F.M. Donner, Muhammad and the
Believers: At the Origins of Islam (Cambridge, MA, 2010); and
D.S. Powers, Muhammad is Not the Father of Any of Your Men:
The Making of the Last Prophet (Philadelphia, 2009). T.
Nagel, Mohammed: zwanzig Kapitel über den Propheten der
Muslime (Munich, 2010), translated as Mahomet: Histoire d'un
arabe, invention d'un prophète (Geneva, 2012), which are
epitomes of Mohammed: Leben und Legende (Munich, 2008) and
Allahs Liebling: Ursprung und Erscheinungsformen des
Mohammedglaubens (Munich, 2008); H. Jansen, Mohammed: Eine
Biographie (Munich, 2008); C. Lo Jacono, Maometto (Rome,
2011); F.E. Peters, Jesus and Muhammad: Parallel Tracks,
Parallel Lives (New York, 2011); J.E. Brockopp, ed., The
. (Cambridge Companion to Muhammad (Cambridge, 2010

[24] . این کتاب در ایران با مشخصات زیر چاپ شده است: تاریخ
اندیشه سیاسی در اسلام؛ ترجمه مسعود جعفری جزئی؛ تهران: نشر نامک.

منبع این مقاله:

<http://historylib.com/index.php?action=article/view/1654>